

مستور میت

مصطفیٰ
مستور

تعمیرات
پوشه پوشش



بازار تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۱۰۰، طبقه اول، واحد ۱۰
تلفن: ۷۷۷۷۷۷۷۷ - ۷۷۷۷۷۷۷۷
سایت: www.mostor.com
این شرکت با بهره‌گیری از بهترین مواد و تجهیزات، خدمات تخصصی در زمینه تعمیرات و پوشش‌دهی را ارائه می‌دهد. برای اطلاعات بیشتر و درخواست مشاوره، با ما تماس بگیرید.



ما با استفاده از روش‌های نوین و تجهیزات پیشرفته، خدماتی با کیفیت و به‌صرفه را ارائه می‌دهیم. تیم متخصص ما آماده است تا با شما همکاری کند و بهترین راه‌حل را برای مشکل شما پیدا کند. ما به تعهد خود در برابر مشتریانمان افتخار می‌کنیم و سعی می‌کنیم تا حد امکان رضایت شما را برآورده کنیم.



نشر مرکز

تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۸۸۸۸۸
سایت: www.mostor.com
این شرکت با بهره‌گیری از بهترین مواد و تجهیزات، خدمات تخصصی در زمینه تعمیرات و پوشش‌دهی را ارائه می‌دهد. برای اطلاعات بیشتر و درخواست مشاوره، با ما تماس بگیرید.

اگره بخوام مثل این سینمایی های بی پدر و مادر حقه باز حرف بزنم
باید بگم بهتره افراد زیر سن قانونی این کتاب رو نخوندند. منظورم
اینه ممکنه چیزهایی توی کتاب باشه که واسه اون‌هایی که سن شون
کمتر از هجده ساله اصلا مناسب نباشه. این «مناسب» هم از اون
کلمه‌های حروم‌زاده‌ایه که من هیچ وقت نفهمیدم پدرش کی هست
و مادرش کی بوده و اصلا چه طور سر و کله‌ش توی کتاب‌های
قانون پیدا شد. تا اون‌جا که یادم می‌آد من هیچ وقت هیچ علاقه‌ای
به نوشتن چیزهایی که برای زیر هجده‌ساله‌ها «مناسب» نیست،
نداشته‌ام. برعکس، همیشه فکر کرده‌ام آدم آگه یه ذره عقل تو کله‌ش
باشه باید سعی کنه چیزهایی بنویسه که از قضا فقط مناسب همین
افراد زیر هجده سال باشند و حتی خوندنشون واسه بزرگ‌ترها
ممنوع باشه. پدرم همیشه می‌گفت نودونه درصد آدم‌های نازنین
کسانی هستند که به سن قانونی نرسیده‌اند و نودونه درصد آدم‌های
رذل و حروم‌زاده کسانی هستند که مدتی از خط هجده‌سالگی

گذشته‌اند، حتی اگه این مدت یه روز باشه. شک ندارم این رو تو کتابی، مجله‌ای، چیزی نخونده بود. گمونم از فیلمی شنیده بود یا توی حبس کسی بهش گفته بود؛ چون پدرم بیش تر عمرش یا توی سینما بود یا توی حبس. حاضریم تو هر دادگاه عادلانه‌ای شهادت بدم که پدرم در تمام مدت پنجاه سالی که سواد خوندن داشت، حتی یه کتاب هم نخوند. حتی یه برگ کاغذ. احضاریه‌های دادگاهش رو هم می‌داد من می‌خوندم. پدرم، خیلی خلاصه، یه شیاد تمام‌عیار بود که عاشق پول بود و سینما و ماشین. با این حال، من تا دم مرگ تقریباً زودهنگامش در پنجاه و هفت سالگی، خیلی چیزها ازش یاد گرفتم هرچند نمی‌خوام این جا چیزی درباره‌شون بگم چون این کتاب قرار نیست درباره‌ی پدرم باشه و من هروقت لازم بود، تنها در حد زورورت به اون شیاد مرحوم اشاره می‌کنم. شاید یه روز یه کتاب هم درباره‌ی اون نوشتم. درباره‌ی اون و مامان مهناز. منظورم اینه اول باید ببینیم تکلیف این کتاب چی می‌شه. اگه این کتاب چاپ شد و مردم خوش‌شون اومد، اون وقت شاید رفتم سراغ کتاب مامان مهناز و بابا سیروس. هرچند هیچ قولی بابتش نمی‌دم. تنها قولی که فعلاً می‌تونم بدم اینه که سعی می‌کنم اون کتاب رو طوری بنویسم که خوندنش واسه افراد زیر هجده سال ممنوع نباشه. حالا که فکرش رو می‌کنم، می‌بینم شاید علت این که این کتاب کارش به جای کشیده که خواننده‌هاش باید از جایی بیاند که بنابر حساب کتاب پدرم فقط یه درصدشون نازنین‌اند، اینه که من در تمام مدت نوشتنش مثل سگ زخمی عصبانی بودم. پدرم اعتقاد داشت وقتی کسی عصبانی شد باید هر چیز نوک تیزی رو از دور و برش دور کرد چون ممکنه یارو برش داره و باهاش به کسی سدمه بزنه.

من گمون می‌کنم وقتی نویسنده‌ای عصبانی شد باید قلم و کاغذ رو ازش دور کرد وگرنه کتابش تبدیل می‌شه به چیزی که به قول پدرم نودونه درصد آدم‌های نازنین نباید اون رو بخوندند و این جدا باعث تأسفه.

خب، گمونم بهتره برم سر اصل مطلب. اما قبل از اون باید این رو بگم که من دارم این کتاب رو به خواهش و اسرار اردلان می‌نویسم. خودش الان نمی‌تونه بنویسه و به همین خاطر وقتی به من گفتم ماجرای اون زمستون رو تو یه کتاب بنویسم فوراً قبول کردم چون اردی خیلی گردن من حق داره. یه جورایی به اندازه‌ی حقی که وقتی کسی سگ ولگرد مریضی رو وسط زمستون از زیر برف و بوران می‌آره خونه و کنار شومینه‌ی خونه‌ش گرمش می‌کنه و بهش غذا می‌ده، به گردن اون سگ داره. اردی می‌گه با نوشتن و خوندن این کتاب می‌شه از شر خیلی چیزها راحت شد. می‌گه نوشتن مثل باز کردن یه دمل چرکی می‌مونه؛ درد داره اما راحت می‌کنه. چرند می‌گه. به خدا چرند می‌گه. این حرف از بیخ و بن مزخرفه. به نظر من نوشتن مثل چنگال کشیدن رو جاییه که از آب جوش یا روغن داغ حسابی سوخته و از سوختگی ورم کرده و حتی یه ثانیه هم نمی‌تونن دردت رو تحمل کنی. راحتی کجا بود؟! نوشتن از چیزهایی که دوست نداری بهشون فکر کنی مثل اینه که بری تو یه اتاق در بسته و با یه میلیون سوسک و موش و مارمولک زندگی کنی. کاری می‌کنه که مثل گرگ تیرخورده، شب تا صبح، صبح تا شب زوزه بکشی. اردلان می‌گه نوشتن از چیزهایی که مثل چاقو تا استخوان تو بدن آدم فرورفته‌ند و خاندان آدم رو جلو چشمش آورده‌ند، باعث می‌شه یه اثر هنری نفیص خلق